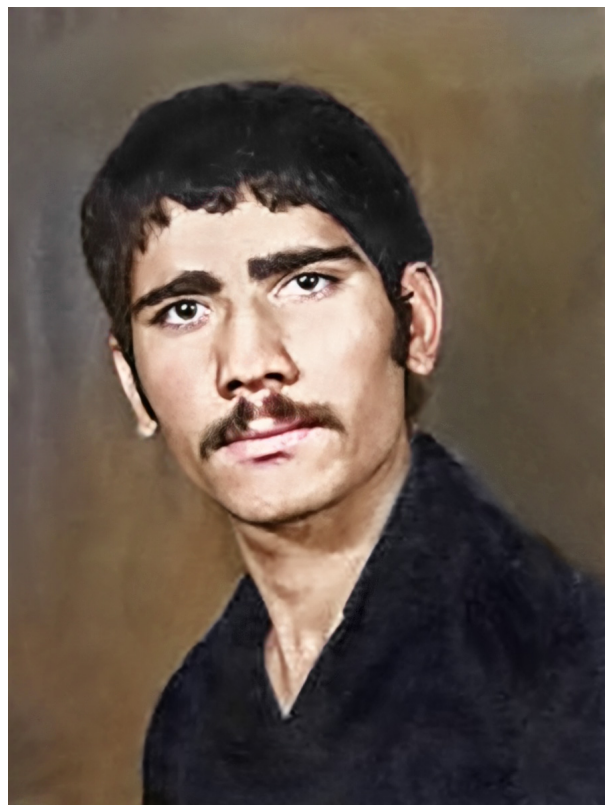


شهيد محمد باقر ارجمند



اسد	نام پدر
۱۳۳۸/۰۱/۰۱	تاریخ تولد
بوشهر - گناوه	محل تولد
۱۳۵۹/۰۸/۰۳	تاریخ شهادت
خرمشهر	محل شهادت
رزمنده	مسئولیت
سربازدرباری ارتش	نوع عضویت
—	شغل
دیپلم	تحصیلات
گناوه	مدفن

زندگینامه

شهید محمدباقر ارجمند، در سال ۱۳۳۸ در خانواده‌ای مذهبی در روستای کره‌بند از توابع شهرستان بوشهر متولد شد. در ۴ سالگی پدرش را از دست داد و از آن پس، در دامن مادری شیرزن پرورش یافت؛ مادری که ایمان و مهربانی‌اش نه تنها بر سر بچه‌های خود سایه می‌افکند، بلکه کودکان زیادی را پرورش داد و تربیت کرد.

محمدباقر، سال‌های اول تا چهارم ابتدایی را در مدارس روستای کره‌بند گذراند و پس از آن، به خاطر مهاجرت خانواده، به گناوه عزیمت نمود و از پنجم تا دوم راهنمایی در این بندر به تحصیل پرداخت و از سال سوم راهنمایی به بعد را نیز در شیراز سپری کرد.

او، سال آخر دبیرستان بود که انقلاب اسلامی شروع شد و فعالیت شهید نیز متعاقب آن، آغاز گردید. محمدباقر، در این ایام، به تهران و قم می‌رفت و اطلاعات و اعلامیه‌های حضرت امام و پوسترها و کتاب‌های مذهبی را به گناوه می‌آورد و با یکی از دوستانش، که هم‌اکنون از جانبازان جنگ تحمیلی است، در بین مردم توزیع می‌کردند.

آنها مراسم و مجالس عزاداری و سخنرانی به پا می‌کردند و روز به روز فعالیتشان را بیشتر می‌کردند تا اینکه بالاخره انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ پیروز شد.

او چند ماهی در کمیته انقلاب و سپاه پاسداران مشغول شد و بعد، به خدمت سربازی رفت و هنوز یک سال از خدمتش در نیروی دریایی بوشهر نگذشته بود که جنگ، ناخواسته شروع شد و وظیفه‌ای سنگین بر دوش او و هموطنانش نهاده شد.

محمدباقر، از همان اوایل جنگ، داوطلبانه به جبهه اعزام شد و ۱۱ روز در خرمشهر جنگید و در تاریخ ۳/۸/۵۹، درست یک شب قبل از اینکه خرمشهر به دست عراقیها بیفتد، به مقام رفیع شهادت نایل آمد.

خاطرات

شهید از زبان همزمانش

چند روزی از شروع جنگ می گذشت. من به همراه تعداد زیادی از دوستان، از بوشهر عازم خرمشهر شدیم. در آغاز ورودمان به شهر، آنچه بیش از هر چیز توجه ما را به خود جلب کرد، صدای انفجار توپ و خمپاره و تیربار و آرپی جی بود که از هر سو به گوش می رسید.

مردم خرمشهر، بسیجیان و پاسداران را می دیدم که با عشق و ایثار، مشغول دفاع از شهر بودند. دیدن این صحنه ها بود که به ما دل و جرأت بخشید و روحیه ی ما دو چندان کرد. ما یک گروه ۹ نفری بودیم که زیر نظر شهید ارجمند فعالیت می کردیم و امکانات ما نیز بیشتر شبیه امکانات نیروهای چریکی بود؛ یک گروه ۹ نفری چریکی، با امکانات محدود شامل یک آرپی جی، تیربار و چند سلاح ژ ۳.

خرمشهر هنوز سقوط نکرده بود و گروه کوچک ما از چنان روحیه ای برخوردار شد که تک تک افراد گروه می گفتند: «حتی اگر تکه تکه هم شویم، دست از دفاع بر نخواهیم داشت!»

در یکی از ساختمان های دو طبقه ی خرمشهر مستقر شدیم. فاصله ی ما تا مسجد جامع، که محل اصلی درگیری بود، کمتر از ۲۰۰ متری بود.

عراقیها کم کم داشتند به ما نزدیک می شدند و ما هم با همان امکانات، در طبقه ی دوم ساختمان مستقر بودیم و از خودمان دفاع می کردیم. صدای تیر عراقیها لحظه به لحظه نزدیک تر می شد و ما هم برای دفاع، خودمان را آماده تر می کردیم.

شور و شوق نبرد، هر لحظه در چهره ی بچه ها نمایان تر می شد. وقت نماز ظهر که شد، به نوبت نمازمان را خواندیم و از پنجره ی ساختمان به سمت عراقیها تیراندازی کردیم.

تا ساعت ۱:۳۰ دقیقه ی شب نیز صدای عراقیها به گوش می رسید و آنها حلقه ی محاصره را هر لحظه تنگ تر می کردند.

دقایقی بعد، دو نفر از نیروهای ما تیر خوردند و من به «ارجمند» اسرار کردم که من و یکی از سربازان، تیراندازی می کنیم، شما از زیر آتشی که ما ایجاد می کنیم، رد شوید و از منطقه ی خطر دور شوید، اما او قبول نکرد.

احساس می کردم که باید هر چه زودتر محل را ترک کنیم، ولی روحیه ی بچه ها و شور و شوق مردم را که می دیدم، تصمیم عوض می شد و به خودم می گفتم: «نه! باید بایستیم و مقاومت کنیم!»

هیچ چاره ای نبود. به بچه ها اعلام کردم: «عقب نشینی کنید!» اما آنها باز هم قبول نکردند. من، مجدداً به «ارجمند» اسرار کردم که من و یک سرباز می مانیم و تیراندازی می کنیم، شما از زیر آتش ما رد شوید، اما او باز هم قبول نکرد. گفتم: «پس، من و تو آتش می کنیم تا پنج نفر از سربازان از کوچه عبور کنند!»

«ارجمند» تیراندازی کرد تا من از کوچه عبور کنم. هنوز از کوچه فاصله ی زیادی نگرفته بودم که یک مرتبه صدای انفجار بمب از ساختمان به گوشم رسید.

من و پنج سرباز از معرکه خارج شدیم اما نمی توانستم جلوی ریختن اشکم را بگیرم. اشک از چشمانم سرازیر می شد و همچنان حسرت آن همه ایثار و عشق را که در وجود او فواره می زد، می خوردم.

به مقر خودمان برگشتیم. فردای آن روز، تعدادی از کماندوها و تکاورران، جسد شهید ارجمند را به عقب منتقل کردند و از منطقه خارج کردند.

فردای آن روز، خرمشهر به دست عراقیها افتاد و پیکر شهید ارجمند نیز در روز ۱۳ آبان ۱۳۵۹ تشییع گردید.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران